

با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز
چند علت اساسی فعالیت کمرنگ من در گنج حضور 🙏

تمام موارد را بخواهم لیست کنم زیاد میشه. اما خب چند مورد بسیار مهم رو میگم.
در یک جمله میشه گفت که تنها عاملی که از فعالیت من در گنج حضور جلوگیری میکنه، من ذهنی بنده است.
حالا کدام زوایایش؟
برویم باهم ببینیم در من ذهنی بنده چه خبر است.

۱. کمال طلبی:
علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذو دلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

کمال طلبی در اینجا چند جنبه داره که می گم.
فکر می کنم که حتماً باید یک عارف کامل بشم بعد پیام در جمع دوستان گنج حضور.
فکر می کنم خیلی از بقیه سر تر هستم و بقیه در حد من نیستند که بخوام در جمعشان اصلاً حضور داشته باشم.
گاهی، البته بیشتر اوقات، بهتره بگم همیشه، حسادت و مقایسه نسبت به دوستان در من ذهنی بنده وجود دارد. پیشرفت بقیه مرا واقعاً خوشحال نمی کنه که هیچ، ناراحتم هم می کنه. خودمو سر تر می دونم مخصوصاً وقتی آقای شهبازی به دوستان احسنت میگن، شعله حسادت در من ذهنی ام صد چندان میشه انگار که یه گالن نفت بریزی روی آتش.
این همان محدود اندیشی است که ضد فراوانی اندیشی است. پیشرفت و نعمت را برای دیگران روا نمی دارم چون هوشیاری جسمی دارم.

۲. توقع و انتظار
چندین پیام میدم، و مدتی فعالیت می کنم، ولی پنهانی به خاطر گرفتن تایید اینکارا رو می کنم. در واقع عشق خالص نیست ناخالصی داره.
ناخالصی هم قابل توجهه.
منتظر تاییدم مخصوصاً تایید آقای شهبازی. اگر برایم فرش قرمز پهن نکنند و حسابی مرا تایید نکنند و قریبون صدقه من نروند، همین فعالیت بنده نم نم کم رنگ می شود و یهو میرم هشت ماه دیگه میام. چرا کمرنگ میشه؟ چون گدایی ام ناموفق بوده و حس توقع و انتظارم ارضا نشده.
اینجوری بهتون بگم وقتی به آقای شهبازی پیام میدم، هزار بار چک می کنم که الان مثلاً قراره ایشون چی بهم بگه.
این فقط و فقط از من ذهنی میتونه نشأت بگیره چون حداقل الان که اندکی سکون دارم، به من ذهنی ام دارم می خندم که واقعاً عقل به درد نخوری داره.

۳. ملامت و سرزنش خود
گاهی به دلیل اشتباهاتم، یعنی فکر و عمل بر اساس من ذهنی، خودم را سرزنش می کنم. به جای اینکه روان باشم، جامد و فسرده می شوم و ترمز دستی پیشرفت را می کشم و از گنج حضور و دوستان معنوی فاصله می گیرم. هزاران پیشرفت مثبتم را نادیده می گیرم و به خاطر وجود انگشت شماری عیب، خودم را سرزنش می کنم. این همان عیب جویی و منفی نگری من ذهنی است.

۴. عدم توجه و عدم اجرای برنامه و طرح خرد زندگی

به جای این گزینه می خواستم بنویسم (عدم تعهد). ولی این بحث (عدم تعهد) در دل این گزینه هست. خب همه می دانیم که وقتی شروع به کار کردن روی خود می کنیم، نم نم فضا باز می شود و به مقتضای فضای باز شده، خرد زندگی به ما راه حل و نقشه مسیر نشان می دهد. هم مسیر معنوی را نشان می دهد که اصل کار همین است هم مسیر مادی.

در واقع اولین حرفی که خرد می زند و همیشه هم رویش تاکید دارد، تسلیم است و در کنار این، برای ما اهداف مادی هم مشخص می کند. پس با باز شدن فضا، قدرت و توانایی شناسایی و تشخیص ما در حد قابل قبولی می شود و می توانیم افکار برخاسته از همانندگی را از افکار بی درد، سازنده و آبادی ساز زندگی تشخیص دهیم.
دیگر بقیه می شود قدرت عزم و اراده راسخ ما در لا کردن و نفی همانندگی هایی که هر میکروثانیه ما را قلقلک می دهند و وسوسه می کنند. پس اول باید شناسایی کنیم. یعنی خرد را از فکر متجاوز نامحرم دردزای من ذهنی بشناسیم.
سپس باید از آن پرهیز کنیم قاطعانه با قدرت مثل شیر.
اما در عمل که میریم، من چیزی رو که متوجه شدم اینه که این شناسایی و پرهیز ما، مراتب کیفیت دارند.
هرچه شناسایی شفاف تر صورت بگیره، اون شناسایی با کیفیت تره.
مثلاً اگر یک خرد رو شناسایی کردیم که داره به ما یک هدف مادی و طرح رسیدن به آن را نشون میده، هرچی این هدف بیشتر شفاف سازی بشه، یعنی اینکه شناسایی با کیفیت تره. ناخالصی کمتره. کارافزایی و خرج و مخارج هم کمتره. دیگه نمیریم وسط راه مسئله و هزینه درست کنیم، آخرشم بگیم ای کاش اقلاً همچین هدفی رو انتخاب نمی کردم.

در مورد پرهیز هم همینطور.
هرچی بله قوی تری به کشیدن درد هوشیارانه بگیم، این پرهیز و کندن ما از اون همانندگی با کیفیت تر خواهد بود. خب پاداششم سریعاً می بینیم. برحسب کیفیت، فضای گشوده تر، و عشق بیشتر.
این ها همه را گفتم که بگم خود من بی کیفیت کار می کنم.

شفاف‌سازی کم می‌کنم. چون حواسم پرت‌ه. نمی‌ذارم عدم ساکن بشه و پرهیزهای شل و ول و بی‌کیفیت می‌کنم. مثل بچه‌ای که شکلات دوست داره. بهش شکلات تعارف می‌کنن ولی اون اول خجالت میکشه. اول میگه نه. اما دلش با شکلاته. در تعارف بعدی شکلاتو رو هوا برمیداره و میخوره. منم شاید یکی دوباری بگم نه و پرهیز کنم، ولی خلاصه یه جای کار اون همانیدگی رو میارم میذارم مرکز جای خدا.

۵. عدم آگاهی از اینکه ظهور درد هوشیارانه، یعنی اینکه من در مسیر درست قرار دارم.

من ذهنی‌ام می‌گوید چون لذت مادی‌ای در درد هوشیارانه پیدا نمی‌شود، و شکل و شمایلش دردگونه است، پس مسیر اشتباه است. که کاملاً دروغ می‌گوید. مسیر خیلی هم درست است. به هر حال هوشیاری جسمی است و اینجور چیزها را متوجه نمی‌شود. باید از دید مرکز عدم ببینم تا خاصیت والای پذیرش درد هوشیارانه را درک کنم. من در من‌ذهنی عزم راسخی ندارم. اصلاً عزمی ندارم. مانند روباه از درد هوشیارانه فراری‌ام. برای همین تعهدم سست است.

ع ترس از فکر دیگران:

این برای من در مورد برنامه‌های تلویزیونی گنج‌حضور صدق می‌کنه. نه تلگرام کانال‌های معنوی. من شرایطم به حالتی هست که خب واقعا سخته در اون زمان مشخص پیام‌های تلفنی تماس بگیرم. درواقع نشدنی. چند بار هم تلاش کردم ولی موفق به برقراری تماس نشدم جز یک‌بار. اما اعتراف می‌کنم که خیلی مواقع بوده که می‌تونستم پیغامی آماده کنم و حداقل، تلاشم رو برای برقراری تماس انجام دهم اما به خاطر ترس از فکر دیگران که مثلاً الان ممکنه یکی از این آشناها و فامیل‌ها صدای منو بشنون و در مورد من نظر بدن و چیزهایی بگن و غیره. کوتاه کنم، همین حشویات من‌ذهنی. خب اصل و ذات ما، مانند شیر به همانیدگی‌ها حمله می‌کند و مانند شیر، مقتدرانه و با بهت قدم برمی‌دارد. اگر من‌ذهنی‌ام را لا کنم با اتقوا، دیگر فکر بقیه برام مهم نخواهد بود.

۷. قرین بد

من یک پالایش اساسی در مورد انسان‌های اطرافم در این مدت اخیر انجام داده‌ام. اما می‌خواهم از قرینی بگویم که واقعا جای صدتا انسان من‌ذهنی می‌تواند گمراه‌کننده باشد. رسانه. شامل، کانال‌های تلویزیونی، فیلم و سریال، اخبار، روزنامه، رمان‌های آغشته به درد، کلاً کتاب‌های دست‌نوشته من‌های ذهنی، شبکه‌های اجتماعی، و غیره. من گول یک سری شبکه‌های ماهواره‌ای را خوردم. فکر هم می‌کردم که اینجوری دیگه خیلی میهن‌پرستم. اشتباه می‌کردم. میهن پرستی اصلی اینه که به مرکز عدم متعهد بمونم و اتفاقاً انسان‌های عارف، انسان‌هایی که پیام عشق می‌دهند، پیام مولانا را گسترش می‌دهند، در خط مقدم نبرد هستند. نبرد با دیو مثل شاهنامه. چون عامل فساد، عامل جنگ و استعمار، عامل آسیب به محیط زیست زیبا، همین من‌ذهنیست و من باید از خودم شروع کنم خورشید بشم تا این تابش بتابه به بقیه وگرنه که هیچی. من گول رسانه‌ها رو خوردم. فکر می‌کردم به حدی از آگاهی رسیدم که روم تاثیر نمی‌ذارن، غافل ازینکه اصلاً همینکه من این برنامه هارو که ظاهر خیلی دوستانه‌ای به خود می‌گیرند را می‌دیدم یعنی اینکه از قبل گول خورده‌ام. همچنین بعد از مدتی که اثر می‌گرفتم، دیگه صحبت‌های آقای شهبازی رو نمی‌تونستم گوش بدم. چرا؟ چون هوشیاری جسمی شده بودم. دیگه دم او و کن‌فکان برام بی‌معنی می‌شد. من رسانه رو دست کم گرفتم. باید بدونم که رسانه‌ها و قرین‌ها باعث فتنه و شورش‌های خونین در اقصی نقاط جهان می‌شوند. من یک‌نفر رو که دیگه مثل آب خوردن فریب می‌دهند. پس چاره اینه که کلاً این نامحرمان رو طلاق بدم و سمتشون نرم به هیچ وجه اینجوری از ریشه حل میشه مشکل.

خب این‌ها چندی از مشخصه‌های من‌ذهنی‌ام است. خواستم با شما به اشتراک بذارم. خواستم بگم که من انسان حسودی نسبت به شما بودم و الانم حواسم نباشه، الانم حسادت خواهم کرد. از این موضوع ابداً و اصلاً و ابدا خوشبختانه خجالت نمی‌کشم و ابایی ندارم که این نقاط تاریکم رو بگم. چون منکه نیستم من‌ذهنی‌ام اینجوریه. من اصل خودم عاشق شماسست خیلی مهربونه خواهان پیشرفت و طلوع خورشید شماسست اما من‌ذهنی‌ام چشم دیدن پیشرفت شما را نداره رک و راست. احساس سبکی بیشتری می‌کنم که اینارو گفتم. چون بهم کمک می‌کنه تشخیص و شناساییم قوی‌تر بشه. من‌ذهنی‌ام نباید بمونه. این کلام آخره. پس که بهتر که هرچه زودتر با فضاگشایی من و قضا و قدر و مرحمت خداوند از میان بره. راه حل چیه؟

خب من‌ذهنی برعکس عمل می‌کنه. همین گزینه‌های بالا رو اگر برعکسشو عمل کنم همه‌چی درست میشه. هر کاری که من‌ذهنی‌ام انجام میده را اگر انجام ندم، راهم درسته. این موقع خداوند از من راضی میشه و ابر عنایت شامل حال میشه، اتقوا. ان‌شالله که همگی شاد باشیم. قلباً از تمامی شما سپاسگزارم بابت زحمات لحظه‌ای‌تون.

-اشکان، مازندران